

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

ایام متعلق به حضرت بقیة الله ارواحنا فداه می باشد به نظرم رسید که درباره مسئله مهدویت و مطالبی که راجع به این قضیه از زمان سابق تا الان رایج و دارج است صحبت بشود و بعد به سوالاتی که دوستان کردند که بسیار سوالات البته کم و بیش راجع به این قضیه صحبت شد سوالاتی که مطرح شد سوالات پخته ای است و چه بسا بسیاری از

افراد، همین مطالب و سوالات را دارند.

مشیت الهی بر این تعلق گرفته است امام زمان

علیه السلام حدود ۱۲۰۰ سال در پرده غیبت باشد

نسبت به ارتباط با آن حضرت به صورت ظاهر و یا

به صورت باطن مطالبی از بزرگان نقل شده است و

در تاریخ نسبت به این مسئله حکایاتی وارد شده

است و همین طور نسبت به کیفیت ظهور و زمان

ظهور، مطالبی نه چندان دقیق بلکه بیانگر محدوده

ظهور حضرت، در روایات مطرح شده است مانند

ظهور سفیانی و یا ظهور یمانی و یا مطالب دیگری که

کم و بیش از آثار سماوی و ارضی در روایات و اخبار

موجود است. نکته‌ای که در این مسئله وجود دارد

دو مطلب است

مطلب اول این است که خدای متعال آن چه

که درباره امام زمان علیه السلام مقدر کرده است با

سایر ائمه تفاوت دارد. در مورد سایر ائمه حتی در

زمان خود رسول الله، مردم قدر امام را نمی‌دانستند

و امام را مانند یکی از افراد مانند خود تصور

می‌کردند فردی که می‌آید در خیابان حرکت می‌کند

ملک و زمینی دارد چه بسا اموالی برای تجارت دارد با افراد می‌نشیند می‌آید در مسجد مدینه نماز می‌خواند و یا این که مجلس درسی دارد مجلس بحثی دارد همان طوری که در خیلی از موارد، افراد دیگر هم همین طور بودند در زمان امام سجاد علیه السلام بسیاری مجالس درس و بحث بود بخصوص از زمانی که مسئله تکلم و کلامی گری در میان شیعه رواج پیدا کرده بود حوزه‌های درسی در میان مسلمین پیدا شد.

در زمان امام صادق علیه السلام علنا در مقابل حضرت، افراد دیگری قد برافراشتند افرادی که در مقابل امام صادق علیه السلام مانند ابوحنیفه که خود از شاگردان حضرت بود ولی بعد آمد و منحرف شد و در مقابل امام صادق علیه السلام آمد مجلس درس و شاگرد و اینها ترتیب داد و البته از طرف حکومت هم تأیید می‌شد و حتی بعضی‌ها بودند که هم [در] درس امام علیه السلام شرکت می‌کردند و هم به

درس ابی حنیفه می‌رفتند اما مبنای ابی حنیفه بر مخالفت با امام علیه السلام بود در همه زمینه‌ها و عبارتی از او نقل شده است که "خَالَفْتُ جَعْفَرًا فِي كُلِّ فَرْعٍ!"، من با جعفر بن محمد، امام صادق علیه السلام، در هر فرع فقهی مخالفت کردم یعنی با این عبارت!

و خیلی باعث تأسف است که در کلام بعضی از بزرگان علمی گذشته ما که به رحمت خدا رفتند، من در یک کتابی دیدم که از ابی حنیفه به عنوان یکی از مفاخر اسلام یاد شده بود، البته ابی حنیفه در اواخر عمر، با حکومت، روی مسائل نفسانی و شخصی ... چطور این که در همه مواقع همین است حالا دلیلی نیست بر این که هر کسی مخالفت با امام صادق باشد با حکومت هم موافق باشد، خوارج با امیرالمؤمنین علیه السلام دشمن بودند با معاویه هم دشمن بودند دلیلی بر این که حالا چون با امیرالمؤمنین سر ستیز دارند با معاویه سر سازگاری، نه! این یک همچنین مسئله‌ای نیست. عبدالله زبیر پسر زبیر اول معاند اسلام بود همان شخصی بود که پدرش را همین

عبداللہ گمراہ کرد زبیر بہ واسطہ فرزندش گمراہ شد
امیرالمؤمنین فرمودند زبیر از ما خاندان بود تا
مادامی کہ فرزندش عبداللہ رشد پیدا نکرده بود. این
عبداللہ بن زبیر کسی بود کہ از معاندین درجہ یک
اہل بیت بود و همان فردی بود کہ امام سجاد علیہ
السلام را در مکہ بہ اتفاق خانوادہ آن حضرت، در
کنار مکہ حبس کردہ بود و آن حضرت را ملزم کردہ
بود بر این کہ با او بیعت بہ خلافت کند، بہ خلافت
بیعت کند و حضرت ابا می کردند از این مسئلہ و
ہیزم آورده بود گذاشتہ بود در دور آن منزل، دور آن
جایگاہ و یک روز مہلت دادہ بود سہ روز ظاہرا یا
یک روز شک دارم کہ اگر آن حضرت بیعت
نکردند آن خانہ را با اہل بیت آن بہ آتش بکشد!
ایشان می خواست خلیفہ مسلمین شود و امام سجاد
را بہ این کیفیت می خواست بسوزاند کہ در این موقع
خبر رسید برای او کہ حجاج بن یوسف ثقفی حرکت
کرده بہ سمت مکہ و دارد بالشرک می آید و این قضیہ
باعث شد کہ بترسد و نسبت بہ اوضاع نگران بشود
و دست از این کار بردارد.

این عبدالله بن زبیر از دشمنان سرسخت
عبدالملک مروان هم بود یعنی کسی که داعیه
خلافت دارد کسی که مرام و مکتب او بر اساس
شیطنت و نفس است این فقط خود را می بیند این
کاری ندارد به این که شخص مقابل او امام است یا
این که فرد ظالم دیگری است، به امام و شخص غیر
امام کاری ندارد او فقط خود را می بیند و امیال خود
را می بیند هر کسی می خواهد باشد. ابوحنیفه هم
همین طور بود. ابوحنیفه حالا چون در زندان منصور
دوانیقی فوت کرده دلیل نیست بر این که ایشان از
مبارزین بوده است و اسم او را در عداد مبارزین
اسلامی ما بیاوریم و او را از مفاخر اسلام بشماریم!
خیلی زشت است خیلی قبیح است! کسی که بیاید و
بگوید که من بنای خودم را بر مخالفت با جعفر بن

محمد قرار

دادم این شخص نمی‌تواند یک فرد صالحی باشد، علی‌کل حال.

در آن زمان این مجالس بود این مجالس بحث بود و بحث می‌کردند صحبت کردند در مقابل امام علیه السلام و در مقابل ائمه و مردم آن طور که باید و شاید امام را نمی‌شناختند. در همین جلد اول عنوان بصری اگر خداوند توفیق بدهد و این دیگر کارهای آخرش ظاهراً دارد انجام می‌شود و درمی‌آید بنده در آن جا توضیح دادم که چطور به طور کلی تشیع در زمان گذشته با تشیع در امروز فرق داشت و برداشت مردم از تشیع به چهره‌ای دیگر و به گونه‌ای دیگر بود با برداشتی که ما امروزه از امام داریم. می‌آمدند با امام می‌نشستند صحبت می‌کردند به عنوان یک فرد عادی، یابن رسول الله نظر شما چیست؟ حضرت می‌فرمودند این است [، می‌گفتند] حالا بهتر نیست این طور باشد؟ به همین نحو صحبت بود در میان مردم.

خب خدای متعال می‌بیند اگر امام زمان علیه السلام بخواهد بیاید و امامت کند آن هم سرنوشتش

به همین سرنوشت دچار می‌شود آن هم امامتش
مانند همین امامت‌ها خواهد بود دیگر، تغییری
نخواهد کرد و مطلبی عوض نخواهد شد. این جا
است که خدای متعال امام زمان علیه السلام را در
غیبت برد، تا چه زمانی؟ تا هر زمانی که به جای این
که خیلی دقت بفرمایید در این نکته که می‌خواهم
عرض کنم به جای این که امام مجبور کند مردم را
بر بیعت با خود، مردم امام را مجبور کنند بر بیعت،
به این حدّ مردم برسند. به جای این که امام با
لشکرکشی و افراد و اعوان و حزب و از این مسائل
و اینها بیاید و یک عده را دور خودش جمع کند و
مردم را ملزم کند بر این که بیایید و با من بیعت کنید
و من را حاکم قرار بدهید من خلیفه شوم من امام بر
شما شوم شما اطاعت کنید حرف هم نزنید، به جای
این، مردم به یک نقطه‌ای برسند که غیر از امام را
نخواهند غیر از امام را نخواهند و سراغ غیر از امام
نروند یعنی همه افراد با همه اشکال و همه
خصوصیات نتوانند خواست و نیت و ضمیر و آن سرّ
تشنه جویای حقیقت مردم را سیراب کنند و کسی

نتواند آن سویدای دل افرادی را که به دنبال یافتن حقیقت واقعی بدون دخالت نفس، بدون دخالت هوی بدون دخالت منافع شخصیه بدون دخالت افکار کثرتی و توغل در کثرات و مادیات و دنیای دنی، بدون دخالت این بیاید آن مطالب را بگوید و حقیقت را، مسئله را برای مردم باز کند و این چیزی نیست که به این آسانی برای فردی پیدا شود.

نمی‌دانم در نوارهایی که دوستان در جلسات عنوان، راجع به بحث فلسفه سیاسی حکومت اسلامی من صحبت می‌کردم این مطلب را که در یک روز راجع به آن صحبت می‌کردم به آن توجه داشتند یا نه؟ اگر توجه به این قضیه کنند مطالب بسیاری می‌توانند به دست بیاورند در آن جا بنده این

مطلب را گفتم آن فرق را که مرحوم آقا در ایجاد حکومت اسلامی داشت با سایر افراد و مرامی را که ایشان دنبال می‌کرد در انتخاب افراد و مناطی را که در نظر می‌گرفت، این بود که ایشان به افراد این مطلب را مطرح می‌کردند، الان شما می‌خواهید برای خدا با ظلم و کفر و الحاد و بی‌عدالتی و فحشا و منکرات مبارزه کنید واقعا هم پیش خودتان و در نیت خودتان صادق هستید، خوب می‌دانید که در این مبارزه همه گونه احتمالات وجود دارد احتمال تضییقات احتمال حبس احتمال شکنجه چطور این که بوده، در آن رژیم این مسائل خوب وجود داشته است، افراد را می‌گرفتند حبس می‌کردند و شکنجه می‌کردند و در تحت انواع آزارها و اذیت‌ها قرار می‌دادند، بسیاری از دوستان و رفقای مرحوم آقا را در همان زندانها سالها نگه داشته بودند حتی یکی از همین دوستان ایشان را که فعلا در قید حیات هستند با ضرب و شتمی که در آن جا شده، یکی از چشمان ایشان آسیب دید و بعدا بینایی او از بین رفت. یک همچنین مسائلی هست و بعد ممکن است مطالب

دیگر یا سخت‌تر و مهم‌تر و خب بالمآل هم ممکن است این قضیه به فوت برسد به موت برسد. همه جور احتمال در این مطلب وجود دارد

بعد ایشان می‌فرمایند ما به اینها این طور مطرح می‌کردیم، اگر روزی این حکومت برقرار شد و ما توانستیم که مظاهر فساد را از مملکت بیرون کنیم و امر را به دست خود بگیریم، در آن موقع اگر به شما که سالها شکنجه پیدا کردی دربه دری پیدا کردی دچار انواع آلام و مصائب شدید، [شما] وظیفه‌تان را انجام دادید از این به بعد بفرمایید بروید در منزلتان استراحت کنید ما کاری با شما نداریم، در این دولت و حکومت برای شما جایی نیست شما بفرمایید به کار شخصی پردازید کسب می‌خواهید بکنید کار می‌خواهید بکنید امامت جماعت می‌خواهید بکنید درس می‌خوانید هر کاری که می‌خواهید بکنید، نسبت به مسائل حکومتی نباید کاری داشته باشید. آیا نفس شما نسبت به این قضیه رضایت دارد یا نه؟ از الان اگر ندارد قدم نگذارید. یعنی مرحوم آقا در آن سالهای سنه ۴۲ که خودشان

نقش عمده‌ای از مسائل مقابله و حرکت در تشکیل حکومت اسلامی [را داشتند] ایشان در ارتباط با افراد این گونه تفکر داشتند، این می‌شود تفکر تفکر اسلامی این می‌شود تفکر اسلامی. نوشتن و روزنامه پخش کردن و حفظ کردن و مردم را دعوت کردن و داد و بیداد و فلان و این حرفه‌ان بوده، این مسائل نبوده.

مردم به این نقطه باید برسند در فلسفه غیبت امام زمانعلیه السلام، که احساس کنند غیر از وجود مبارک آن حضرت هیچ تشخیصی و فردی نمی‌تواند ضمیر تشنه آنها را سیراب کند، این یک مسئله است. حضرت که وقتی می‌آیند به یک ده و یک روستا و شهر و کشور که قناعت نمی‌کنند حضرت باید در وقتی ظهور کنند چون حکومت حضرت حکومت جهانی خواهد شد که دنیا به این

مطلب رسد نه فقط مسلمین نه فقط شیعیان،
دنیا باید به این نکته برسد که دیگر صلاح کار از
دست بنی نوع آدم بیرون آمده است و چاره کار دیگر
با کنفرانس و میزگرد و میز بیضی و میز دایره و
مستطیل و اینها گذشتهاست و افراد در هر مرتبه و در
هر موقعیتی که دارند از اسلام و تشیع و تسنن و از
یهود و ازنصارا قادر به کنترل شهوات و هواها و
منویات غیر حقیقی خود نیستند و با این قسم
نمی توان وجدان بشریت را بهبود بخشید، ضمیر بشر
را به نور ایمان و توحید نمی توان منور کرد، ذات نا
یافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش
آن شخصی که سراپای وجود او را تخیلات
و تصورات و منویات و حفظ قدرت و شخصیت و
ریاست در همه دنیا گرفته است او نمی تواند به داد
مردم برسد. باید نقطه فلاح را در جای دیگری
جستجو کرد.

یهود باید به این نکته برسد نصرانی باید به
این نکته برسد بوداییها باید به این مطلب برسند
آنهایی که منکر خدا هستند باید به این نکته برسند

زیرا همه دارای وجدان و عقل و فهم و ادراک هستند. نکته ای که بسیاری از افراد از این نکته غفلت کرده اند یا خود را به غفلت می زنند این است که خدای متعال فهم و ادراک را به عده ای خاص اختصاص نداده است. قلب و ضمیر و مایز بین حق و باطل اختصاص به افراد خاصی [ندارد]، نخیر! همان طوری که ما قدرت مایزه ی بین حق و باطل داریم و خوب و بد را می شناسیم سایر افراد از ملل و نحل و ادیان مختلف، همه اینها دارای فکر و عقل و فطرت و فطری و میزان سنجش حق و باطل اند گرچه مظاهر حق برای آنها جلوه پیدانکرده است، آنها هم دارای این قدرت هستند

ما اگر دروغ بگوییم به یک یهودی یا نصرانی یا بودایی یا به یک از خدا بی خبر، دروغ ما را می فهمد و حکم به فساد و خلاف ما می کند چه بخواهیم یا نخواهیم. ما اگر در رفتار خود همان گونه عمل کنیم که دنیای سیاسی کنونی عمل می کند مردم ما را مانند آنها می دانند گرچه به این ظهور و مظاهر ما خود را جلوه بدهیم، افکار مردم و ضمیر آنها در

اختیار ما نیست.

علت موفقیت رسول خدا و ائمه علیهم السلام
در ابلاغ حقیقت دین عبارت بود از صدق و صفا و
خلوص نیت مقابل با همه افراد و همه هم کیشان یا
غیر هم کیشان و این ملاک و این حقیقت در اولیای
خدا وجود دارد. این ملاک مسئله ایست یعنی
عجیب است ها خیلی عجیب است خیلی مطلب
مطلب عجیبی است من گاهی از اوقات فکر می کنم
به این کلام امیرالمومنین علیه السلام و می گویم واقعا
کلام، کلام برتر است و آن حقیقت امیرالمؤمنین را
نشان می دهد و آن واقعیتش را نشان می دهد و

این که این من هستم، این علی بن ابیطالب
است تزشاین است حرفش این است مطلبش این
است، چه می فرماید حضرت؟ حضرت می فرماید ا
گر تمام کلید آسمانهای هفت گانه می فهمید چه دارد
حضرت می گوید؟ آسمانهای هفت گانه کدام است؟
آسمان دنیا آسمان برزخ و مثال و آسمان ملکوت
آسمان جبروت آسمان لاهوت که اصلا به تصور
نمی آید اگر کلید سماوات سبع و ارضین سبع را،
زمین و همه ی اجرام سماوی را به من بدهند در
مقابل این که به ظلم یک دانه گندم را از دهان
مورچه، نه به دستور و تکلیف، مسئله تکلیف مطلبی
نیست، به ظلم در این جا بگیرم، بدانم که این کار
ظلم است و به خاطر ظلم این یک دانه را از دهان
مورچه، دانه ی ارزن و گندم و جو که دارد می برد به
لانه اش، من بگیرم این کار را نخواهم کرد این کار را
نمی کنم.

این نشان می دهد که آن حکومتی که خدا وعده
داده است باید متصدی آن این باشد یعنی این
می تواند آن حکومت موعود الهی را جامه عمل

بیوشاند، آن کسی که اگر به او بگویند یا علی الان حکومت ایران را به تو می‌دهیم الان حکومت‌خاورمیانه را الان حکومت آسیا و اقیانوسیه و آن طرف و آن طرف، حکومت زمین را، حالا حکومت‌های دیگر نه، این حکومت را به تو می‌دهیم که این مورچه را که الان می‌رود در لانه‌اش تو جلوی این بایستی نگذاری که برود، اذیتش کنی جلوی او بایستی، هی می‌خواهد از این طرف برود تو بیایی [جلویش را بگیری]، امیرالمؤمنین این کار را نمی‌کند یعنی چه؟ یعنی می‌گوید حکومتی که بر اساس این ظلم باشد آن حکومت الهی نیست. این مقدار را گفت یعنی یک مورچه را ما ریز می‌بینیم امیرالمؤمنین ریز نمی‌بیند، امیرالمؤمنین ظلم را ظلم می‌بیند چه در مورچه چه در انسان چه در حیوان چه در کل جامعه بشر چه در همه جا، ظلم را ظلم می‌بیند، واقعا می‌بیند، ولی خدا این نظریه را دارد

پس امام زمان علیه السلام در فلسفه‌ی

حکومتی خود باید بهنقطه‌ای برسد که مردم به جایی برسند که غیر از امام زمان را نتوانند دیگر ببینند،

نتوانند دیگر تحمل کنند نتوانند احساس کنند که فردی بیاید و به جای امام زمان باشد. بنده خودم در اوایل انقلاب در یکی از نمازجمعه‌ها، در نماز جمعه‌ی قم شرکت کرده بودم در آن موقع به طور مرتب شرکت می‌کردیم، شنیدم در یکی از همین خطبه‌ها که آن خطیب این طور مطرح می‌کرد که این انقلاب که ما کردیم عینا همان انقلابی است که امام زمان خواهد کرد و ما عینا همان احکام را اجرا می‌کنیم که امام زمان بیاید اجرا خواهد کرد! التفات می‌فرمایید؟ یعنی احکام و مسائل و آن چه را که در این جامعه ارائه شده است عینا همانی است که امام زمان بیاید! امام زمان بیاید تلویزیون را شما روشن می‌کنید همین آهنگی را می‌زند که الان می‌زند یا بهتر! و به همین

کیفیت انجام می‌شود! نعوذبالله از اینهمه
جهالت و نادانی، خب علی کل حال هر کسی
حسابش با خدا است و خدا با او برخورد خواهد
کرد و ما هم دیدیم و می‌بینیم و خواهیم دید که چه
می‌شود؟ این یک مسئله است.

اما مسئله دوم در مطلب و مسئله غیبت
عبارت است از آمادگی مردم، این که مردم در زمان
غیبت همیشه خود را آماده، برای ظهور بکنند، آماده
ظهور آماده ادراک واقعی حضرت، این آمادگی را
داشته باشند. خود را آماده ادراک فیض کنند فیض را
کامل کنند همین طور در منزل خود نشینند و همین
طور روز را به شب و شب را به روز نیاورند. بله؟ به
این نحو. آن شوق زیارت و دیدن امام علیه السلام
آنها را به یک تغییر دورنی و تحول واقعی نفسانی
برگرداند که اگر آن تحول انجام شد خب طبعا آن
مطلوب حاصل خواهد شد و اگر آن تحول انجام
نشد طبعا ظهور امام علیه السلام برای آنها فایده‌ای
نخواهد داشت نتیجه‌ای نخواهد داشت.

امام زمان علیه السلام که از پیغمبر با لایتر

[نیست] از پیغمبر بالاتر [نیست] مگر همین مردم پیغمبر را نمی‌دیدند؟ هر روز پیغمبر را می‌دیدند این دیدن پیغمبر هر روز چه گلی به سر آنها زد؟ سیزده سال پیغمبر در مکه و ده سال در مدینه وقتی که پیغمبر از دنیا رفتن چهار نفر پنج نفر بیشتر دنبال امیرالمؤمنین نبودند! چه شد قضیه؟ اینها که هر روز پیغمبر را دارند می‌بینند! ببینید! این [فرق] بین حقیقت و مجاز است فاصله بین حقیقت و مجاز همین است فاصله بین اعتبار و واقعیت همین است. او با پیغمبر است تا مادامی که در عالم صورت است این صورت وقتی که از کنار او رفت دیگر پیغمبر هم خواهد رفت. تا وقتی با پیغمبر است که پیغمبر را ببیند همین که پیغمبر می‌آید فتوحات می‌کند وارد مدینه می‌شود می‌آیند در مسجد مدینه نماز می‌خواند خطبه می‌خوانند بلاخره همه‌ی اینها مؤثر است اینها تأثیر می‌گذارد خوب بلند می‌شوند می‌نشینند رسول خدا را می‌بینند صحبتها در اینها اثر می‌گذارد و همه اینها فقط در مرتبه صورت است در مرتبه ظاهر است، از دل برود هر آن چه از دیده

همین که رسول خدا سر به زمین می‌گذارد،
دیگر می‌آیند چکار می‌کنند؟ می‌بینند به جای
پیغمبر کسی دیگر نماز می‌خواند، می‌فهمند دیگر
پیغمبر را نمی‌بینند روز اول روز دوم اظهار دلتنگی
می‌کنند و حالا چه بسا یک دو سه قطره‌ای اشک هم
بریزند و در تنهایی و روزگار یک تألمی داشته باشند،
اگر کسی یک رفیق هم داشته باشد و رفیقش را از
دست بدهد بالاخره یک چند قطره اشک هم می‌ریزد
یک چیز بدیهی است همسایه اگر از دنیا برود اگر ا
نسان یک ارتباطی با همسایه داشته باشد دلش

شکسته می شود، بله؟ یک مسئله بدیهی است
حالا یک چند قطره اشکی ریخته می شود روز اول و
روز دوم و سوم و هفته آن اشک هم نمی آید و کم کم
آن صفحه کنار می رود و دیگر رسول خدایی وجود
ندارد، حال که رسول خدا وجود نداشت مظاهر
دیگر می آید جای رسول خدا را می گیرد آن وقت
دیگر ابوبکر می آید، او می آید بر منبر صحبت می کند
این می آید می نشیند، بالاخر برویم خانه بالاخره تا
حالا نهار حاضر شود یک ساعتی طول می کشد تا
سفره انداخته شود، به جای این یک ساعت بنشینیم
بینیم ابوبکر چه می گوید؟ شب حالا می خواهیم
برویم منزل تا شام در منزل حاضر شود چکار کنیم؟
خب حالا بینیم فرض کنید که جناب عمر بعد از
نماز مغرب و عشا بنشینیم بینیم چه می گوید؟ این
بنشینیم بینیم کم کم آن صورت رسول خدا
برمی گردد به جایش صورت عمر می آید، صورت ا
بابکر می آید، آن می آید جایگزین می شود و بعد
همه من طور آهسته آهسته در آن ممشا و در آن مرام
می روند، می روند، یک سال دو سال سالها گذشته

دنبال همین‌ها راه افتادند دنبال همین‌ها، دیگر حالا کاری ندارد به این که واقعیت آن چیست؟ حقیقت آن چیست؟ آیا حالا این راست می‌گوید یا دروغ می‌گوید؟ دروغ دارد می‌گوید دروغ دارد می‌گوید

این عمری که می‌آید و می‌گوید لا ابقانی الله بعدک یا علی^۱ بعد از تو علی خدا من را باقی نگذارد یک نفر نیست بگوید که اگر راست می‌گویی بلند شو بیا پایین علی را به جای خود بنشان! مگر راست نمی‌گویی؟ دروغ داری می‌گویی یا راست؟ اگر راست می‌گویی این کار را بکن، بیا علی را بیاور. او چه جواب می‌دهد؟ به این جا که می‌رسد قضیه مسئله مهم می‌شود، دیگر از صورت تعارف می‌آید بیرون، راست می‌گویی علی این جا نشسته این مسئولیت را واگذار کن علی بشود [خلیفه]، چه جواب می‌دهد؟ نه! مردم مرا انتخاب کردند انتخاب کردند مردم انتخاب کردند، دیگر من نمی‌خواهم تقاضای مردم را رد کنم، فوراً یکی آن جا بگوید

۱. شرح‌الأخبار، ج ۲، ص ۵۶۴؛ من اقبال ابيطالب عليهم‌السلام، ج ۲، ص ۳۶۰.

مردم انتخاب کردند همین الان رفراندوم می‌کنیم
ببینیم باز هم مردم انتخابت می‌کند یا علی را؟ اگر
مردم تو را انتخاب کردند بسیار خوب همان جا بمان!
چه جواب می‌دهد؟ می‌گوید بزنی‌دش! از این حرفها
اتفاق افتاد دیگر.

ابن عباس در یک سفری که با عمر به حج
می‌رفت یک قضیه از عمر سوال می‌کند از همین
مسائلی که عرض کردم که عمر در آن ماند. عمر هم
خیلی زرنگ بود خیلی زیرک و بسیار زرنگ و مکار!
در مکر سرآمد اهل زمانه بود. ابن عباس می‌گوید
وقتیکه رسیدیم یک جایی، قافله نگه داشت و

پیاده شدیم برای منزل، من دیدم که عمر در آن جا می‌خواهد وضو بگیرد، آفتابه دستش است، من رفتم نزدیک شدم و می‌خواستم آن مطلبی را که در منزل قبل مطرح کرده بودم دوباره مطرح کنم، همین که رسیدم یک نگاهی به من انداخت و اشاره کرد، از اشاره او احساس کردم می‌خواهد بگوید بخواهی ادامه بدهی گردنت را می‌زنم! این می‌شود حکومت اسلامی؟ هان؟

تو که داری می‌گویی لا ابقانی الله بعدک یا علی، بلند شو بیا پایین، بلند شو بیا پایین، مسئله را واگذار کن. چرا داری دروغ می‌گویی؟ چرا به مردم دروغ می‌گویی؟ چرا داری حقه بازی می‌کنی؟

مردم در زمان غیبت باید این مطلب را دریابند یعنی فلسفه غیبت امام علیه السلام این است که آن شوق زیارت واقعی امام علیه السلام نه در نشستن و به انتظار ماندن و اوقات را به گفتگو در حول و حوش این قضیه سپری کردن حاصل خواهد شد، به این حرفها حاصل نخواهد شد. به این که امام علیه السلام کی ظهور می‌کند دردی از ما دوا نخواهد شد،

به این که گفتند سفیانی کی ظهور خواهد کرد مسئله ای حل نخواهد شد به این که گفتند که فرض کنید که فلان شخص خوابی دیده که حضرت یک سال دیگر پنج روز دیگر پنج ماه دیگر در یک مدت دیگر ظهور خواهد کرد مشکل ماحل نخواهد شد. به چه حل خواهد شد؟ به این که ببینیم الان امام علیه السلام با زبان گویا و با تمام توان دارد این مطلب را به ما القاء می کند که ای مساکین و ای بیچارگان و ای کسانی که به دنبال ظهور من جلسات تشکیل می دهید و اوقات خود را به این مطالب نه چندان مفید می گذرانید و دل خود را خوش می کنید بر این که فلان قضیه انجام خواهد شد یا انجام می شود به جای این مطلب مرا در کنار خود احساس کنید و وجود مرا مسلط و مشرف بر وجود خود بیابید التفات کردید و ولایت مرا بر تمام احوال خود و بر تمام اسرار خود ساری و جاری بدانید.

این امامامام است نه آن امامی که بنشینید و به انتظار ظهور او آه بکشید و بر سر و سینه بزنید. امام زمان غایب نیست ما از دیده او غایب هستیم او

غایب نیست او در این مجلس حضور دارد او همراه
با ما در هر جایی حضور دارد اگر این طور نباشد که
امام زمان نیست و اگر راه او و مسیر او با زمان ظهور
تفاوت کند که دیگر امام زمان نیست و اگر راه ورود
در ولایت، در زمان غیبت بسته باشد او دیگر امام
زمان نیست مگر مردم در این زمان چه گناهی کردند
که تاریخ آنها را از زمان ظهور آن حضرات به تأخیر
انداخته است؟

بین روش و منش اولیاء خدا و سایر افراد این
فرق است که اولیاء خدا دعوت به نقد و حاضر
می کنند افراد دیگر دعوت به نسیه می کنند. امام زمان
شش ماه دیگر ظهور خواهد کرد حالا کی دیده؟

کی شنیده؟ یک چیزی حالا گفتیم بعد از شش ماه که نشد فوراً می‌گوییم بده حاصل شده است! مگر نمی‌گویند؟ بنده خودم از بسیاری از افراد که مدعی اطلاع بر این مسائل هستند شخصاً شنیدم که برای ظهور حضرت تاریخ تعیین کردند و بعد دروغ از آب درآمد! وقتی سوال می‌شود می‌گویند بده حاصل شده، نه بده حاصل نشده تو نفهمیدی، کی گفته بده حاصل شده؟ بده یعنی در تقدیر و مشیت الهی تغییر و تبدل افتادن، یعنی مشیت پروردگار بر این است که این مسئله در این زمان اتفاق بیفتد خداوند رأیش عوض می‌شود، بالاخره در آن زمان خداوند سر حال نبوده یک چیزی به جناب ملائکه گفته، یک چیزی در پرونده‌ها، بعداً فکر کرد دید عجب اشتباهی کرده است، حالا تغییرش بدهیم یک‌خرده روی آن فکری کنیم، ها؟ این می‌شود بده. یا آن موقع تازه از خواب بلند شده یک امری کرد بعد یک چند ساعتی گذشت دید نه! این درست نیست، بیاید عوضش کنیم به این می‌گویند بده. بده نسبت به ما است نه در مشیت و مقام قضای الهی که بدایی

وجود ندارد، در آن جا راجح و مرجوحی وجود ندارد، راجح اقتضای وجوب می‌کند در قانون فلسفی و مرجوح اقتضای بطلان می‌کند و تبدل دو امر که یک مسئله از یک امر متبدل شود به امر دیگر، اگر راجح باشد پس چرا از اول نیت مرجوح را پروردگار را داشت؟ و اگر مرجوح باشد که مرجوح باطل است و اگر متساوی باشد پس بنابراین در این تبدل چه خصوصیتی وجود دارد؟ پس بدا از نقطه نظر قانون فلسفی اصلا باطل است، اصلا باطل است.

بدا عبارت است از روشن شدن تقدیر و

مشیت الهی به نسبت به ما افراد جاهل و نادان که اطلاعی بر مسائل و قضایای غیبی نداریم اما برای پروردگار هم می‌شود گفت بدا پیدا شده است؟ خدا آن طور فکر می‌کرد حالا جور دیگر فکر می‌کند خدا آن طور نظر داشت حالا جور دیگر نظر پیدا می‌کند مگر خواستو نظر پروردگار مثل ما می‌ماند؟

این افراد همین طور بدون توجه به عواقب

صحیح و سوء این مطالب، می‌آیند همین طوری یک مسائلی را مطرح می‌کنند فردا این ظهور می‌کند پس

فردا آن ظهور می‌کند این نشد می‌گوید بدا حاصل شده، آن نشد می‌گوید ما نگفتیم، تمام مردم را می‌گذارند سر کار و همه در حال انتظار همین طوری سپری می‌کنند، خب گفتندشش ماه دیگر فلان چیز انجام می‌شود خب گفتند یک سال دیگر فلان طور، حالا بنشینیم تا بشود. نه! تمام استعدادها از بین می‌رود و همه مردم در حال انتظار صوری و مجازی باقی می‌مانند. این امام زمان که به درد ما نمی‌خورد. امام زمانی که الان در همین مجلس حضور دارد و همین الان به من نهیب می‌زند بر خلاف آن چه که حق می‌دانی نباید به این افراد مطلبی مطرح کنی و به شما نهیب می‌زند برخلاف آن چه که حق است نباید تفکر کنید و بر همه ما نهیب می‌زند بر این که

باید تمام افعال و کردارتان را مطابق با دستور کنید. این سوالاتی که مخدرات در این نامه مطرح کردند همین است.

یکی از سوالات این بود که خیلی‌ها هم این را مطرح می‌کنند که از کجا بفهمیم که ما مسیرمان حق است؟ کاری ندارد، ما برنامه حیات را، برنامه زندگی را باید بر اساس آن چه که می‌دانیم قرار بدهیم بقیه‌ی مسئله به ما مربوط نیست بقیه‌مطلب به ما مربوط نیست. بارها بنده عرض کردم این را، ملاک برای ادراک این مسئله که آیا انسان در راه اولیای خدا قرار دارد یا ندارد این است که ببیند اهتمام او در دل و در ضمیر و سعی او در ثبات در این راه به چه مقدار است؟ آیا واقعا پای قضیه می‌ایستد؟ آیا واقعا دست از مرام برنمی‌دارد؟ آیا مطلب برای او تا چه حد اهمیت خود را بازیافته است؟ مسئله تا چه حد اهمیت خود را بازیافته است؟

اگر یک شخصی فرزندی داشته باشد این فرزند به بیماری مبتلا شود آیا دست روی دست می‌گذارد که این بیماری همین طور پیشرفت کند یا

این که پیش پزشک می‌برد؟ چرا پیش پزشک می‌برد؟ چرا نگران است یک مادر؟ چرا شب تا صبح مادر نمی‌خوابد؟ چرا ساعت را کوک می‌کند که بلند شود سر ساعت به او فلان دارو را بدهد؟ چرا؟ همه یک مسئله را دارد و آن این است که این فرزند را به عنوان یک حقیقت شناخته است وقتی که این طور و این حال برای او پیش بیاید طبعاً ترتیب اثر می‌دهد، نمی‌تواند دیگر بی تفاوت باشد. در مسائل سلوکی مطلب از همین قرار است.

بارها شده دوستان به بنده نامه می‌نویسند آقا در فلان مجلس شرکت می‌کنیم با این که می‌دانیم می‌رویم در آنجا مکدر می‌شویم برویم یا نرویم؟ خب اینجواب ندارد جواب ندارد نیاز به پاسخ نیست. آقا در ارتباط با فلان کس اگر ما این ارتباط را داشته باشیم فلان کس و فلان کس ناراحت می‌شوند، اگر ارتباط را قطع کنیم ناراحت می‌شوند، آیا ما ادامه بدهیم یا ندهیم؟ خب این جواب ندارد جوابی برای این مسئله نیست جواب روشن است جواب واضح است. آقا فلان کاری که ما انجام

می‌دهیم با این که می‌دانیم برای ما ضرر دارد اما گاهی اوقات از دست ما درمی‌رود می‌فرماید چه کنیم؟ می‌فرماید در این موارد چه طریقی را در پیش بگیریم؟ طریق ندارد شما نسبت به فرزند خودتان هم همین طور عمل می‌کنید؟ وقتی فرزندتان سی درجه چهل درجه تب داشته باشد وقتی دکتر می‌برید می‌بینید شلوغ است احتمال تشنج برای او پیدا می‌شود همان جا صبر می‌کنید به امان خدا یا به سراغ دکتر دیگر می‌روید؟ می‌روید می‌بینید در مطب او بسته است سراغ مطب دیگر می‌روید، می‌ایستید یا نه پیگیری می‌کنید مسئله را؟ چرا ما در آن جا این عذر و بهانه‌ها را نمی‌آوریم؟

اینها مطالبی است که افراد زیرک و باهوش باید بگیرند و متوجه آن حقیقت و راه بشوند حال این که آیا باید برای انسان مسئله ای روشن بشود یا روشن نشود؟ هان؟ این دیگر ملاک برای صحت راه نیست، نخیر، حتما لازم نیست برای انسان مسئله ای روشن شود و انسان خوابی ببیند و در حال خودش تغییری ببیند البته تغییر همان طور که عرض کردم در نفس نسبت به ثبات در نفس باید تغییر حاصل شود کسی که برای او تغییری ...، و مشخص است یعنی مسائلی که پیش می آید شواهد و قرائنی که پیش می آید اینها همه به عنوان محکها و امتحاناتی است که برای انسان مطلب را روشن می شود تا چه حد انسان استقامت دارد و تا چه حد انسان می ایستد و تا چه حد انسان می تواند در راه رسیدن به مطلوب استقامت کند. این ملاک برای تشخیص راه است

و این است که اولیاء همیشه دعوت به حرکت داشتند هیچ وقت دعوت به سکون نداشتند هیچ وقت اولیاء نگفتند همین طور بنشیند و مجالس

تشکیل بدهد دعای ندبه و غیرندبه بخوانید و برای ظهور حضرت دعا کنید، یک همچنین مطلبی را نگفتند، گفتند بلند شوید همین الان راه بروید حرکت کنید به دستوراتعمل کنید از عالم نفس بیرون بیایید و قدم از عالم نفس بیرون بگذارید. گر در ره عاشقی قدم صدق نهی معشوقه به اول قدمت پیش آید

راه اولیاء خدا راه حرکت است. کسانی که به امکانه و جاهایی که وعده ملاقات حضرت داده شده سفر می کنند برای این که حضرت را ببینند هر قدمی را که برمی دارند دارند از آن حضرت خود را دور می کنند معنایش این است که ما می آیم این جا شما را در این جا بینیم این خنده دار نیست؟ حضرت می گوید من در هر قدمی که تو برمی داری با تو هستم حالا مرا رها کنی و مرا در یک مرتبه ظاهر و صوری آن قدر پایین می آوری که جایگاه ملاقات با خودم را در فلان مسجد و فلان مسجد و فلان محل و فلان حسینیه و فلان جا باید قرار بدهی؟ من در همه جا با تو هستم و با تو در همه نیات حضور دارم

در همه مواضع من با توحضور دارم نه این که انسان
بلند شود راهی را انتخاب کند حضرت را آن طرف
دنیا در فلان نقطه ببینید

یک شخصی از رفقا نقل می کرد که یکی از
بستگانش با این که پیرمرد و اهل علم و اینها است
مدتی قبل رفته بود، گفته بود من می روم در بعضی از
نواحی، نواحی بعیده، در یک جایی یکی از همین
کشورهای دور، چون از بعضی شنیده بود که خط
مسیر حضرت در این منطقه و در این نواحی هست،
بروم در آن جا و حضرت را در آن جا ببینم، بلند شده
بود ترک ایران کرده بود و ترک زن و زندگی و همه
را کرده بود و عصا زنان حرکت کرده بود برود در آن
جا و حضرت که می آیند رد می شوند حالا

برمی‌گردند این حضرت را در این مسیر رفت
و آمد ببیند، یک روز دو روز یک هفته دو هفته دو
ماه، دید نه! ظاهراً حضرت جایشان را عوض کردند
رفتند جای دیگر، بلند شد برگشت جای اول خودش
و خطراتی هم برای او پیش آمده بود. اینها مال
چیست؟ این خیال کرده امام زمان هم مثل افراد
عادی است که محکوم ماده و محکوم عالم فیزیکی
ماده و بدن است و مقید به این بدن است و قدرت
نفوذ از این بدن و سریان به سایر جاها را ندارد.

امام علیه السلام بدن او مانند بدن ما است اما
روح و حقیقت او با هر ذره از ذرات عالم وجود
همین کاغذی که الان در دست من است همین ذرات
کاغذ وجود حضرت با تک تک این ذرات عجین و
قرین است. هان؟ این تازه مرتبه نازله است آن مرتبه
بالا تر این است که خود ذرات از وجود آن حضرت
تخلق پیدا می‌کنند و تحقق خارجی پیدا می‌کنند که
آن مطلب دیگری است. امام این است. امام این
است. امام نیاز ندارد بر این که یک عده‌ای بیایند و
برای او تبلیغ کنند و افراد را به سمت او از این ناحیه

دعوت کند، نیاز ندارد. امام علیه السلام اگر بخواهد با تمام نفوس و ضمائر در آن واحد تماس برقرار می‌کند امام نیاز ندارد که یکی را بفرستد در خانه این و آن که بلند شوید بیاید، زمان ظهور نزدیک است و من هم از طرف حضرت مأمور شدم بر این که افراد را به سمت آن حضرت دعوت کنم. خیلی باید امام بیکار باشد تا این که یک همچنین وضعیتی بخواهد پیش بیاید، این امام امام قلبی خواهد بود نه امام زمانعلیه السلام.

وقتی امام زمان بخواهد ظهور کند از طفل شیرخوار تا آن پیرزن نصرانی و یهودی در آن طرف دنیا با خبر خواهند شد و در تمام این نفوس آن احاطه ولایی خود را خواهد انداخت و آنها را به سمت خود جذب خواهد کرد، خیال کردید مسئله مطالبی است که در بقالی و قصابی پیدا می‌شود؟ خیال کردید قضیه همین طوری است؟ امام یکی را بفرستد این طرف برو یواشکی به این تلفن کن به آن تلفن کن افراد جمع کن را بیاید تشکیل بدهید که با هم جمع شویم که چی؟ مقدمات برای ظهور فراهم کنیم؟

خیلی باید امام بیکاری باشد و خیلی امام دست و پا چلفتی و خیلی امام منحط و خیلی امام بی اراده و بی قدرتی باید باشد که این گونه افراد را برای جمع آوری یار و یاور این طرف و آن طرف بخواهد بفرستد. مگر نبودند تا به حال افرادی که این چنین شیطان آن ها را فریب داد و چهره خود را به صورت امام علیه السلام به آنها نمایاند.

یکی از خطرات بزرگی که در زمان ظهور برای افراد پیدا می شود این است که با توجه به حقیقت امام علیه السلام که مخفی است و امام علیه السلام دستور برای ظهور علنی ندارد و تکالیف بر اساس

ظاهر است، شیطان از همین نقطه ضربه خود را وارد می‌کند. در زمان ظهور امام علیه السلام اگر کسی بیاید ادعای نیابت کند ادعای وکالت کند از طرف امام، خب فوراً امام می‌گوید این مرد کذاب و دروغگو است من چنین مطلبی را نگفتم. در زمان رسول خدا یک نفر بیاید بگوید من از جانب رسول خدا نیابت دارم ولی هستم نایب هستم و وکیل هستم بر این که فلان قضیه را انجام بدهم حضرت می‌فرماید دروغ است در زمان امیرالمؤمنین همین طور اما در زمان ما، زمان که حضرت نمی‌تواند بیاید بگوید که دروغ است، حضرت که تکلیف به عیان شدن و خود را در معرض درآوردن که ندارند. چه کردند؟ مطالبی را به عنوان قانون کلی برای افراد بیان کردند که ای مردم! هر کسی تا زمان ظهور سفیانی مدعی شود که مرا دیده است و از طرف من نیابت دارد کذاب است.

این را حضرت به عنوان یک قانون بیان کردند خب افرادی که امام علیه السلام را دیدند که اینها بلند نمی‌شوند بیایند به همه‌ی مردم جار بزنند که ما

حضرت را دیدیم، شکی نیست که افرادی در زمان غیبت تا به حال حضرت را مشاهده کردند مانند مرحوم سید بحرالعلوم، حضرت را بارها دیده. مثل علامه‌ی حلی که خب حضرت را مشاهده کرده مانند مرحوم حاجی علی بغدادی که حکایتش را مرحوم شیخ عباس در مفاتیح نوشته، از افرادی است که حضرت را دیده و بسیاری از افراد که خب حضرت را واقعا دیدند. اما صحبت در این است که این دیدن‌ها و این رویت‌ها رویت‌هایی بوده که واقعی بوده و صورت واقعی داشته یعنی قرائن و شواهد بر صدق این مسئله وجود داشته. مرحوم سید بحرالعلوم با آن عظمت و مقام، کسی بوده که مخالف و معاند و موافق شکی نداشت در این که ایشان با حضرت ارتباط دارد یعنی قضیه کاملا واضح بوده است ایشان که نمی‌آید به همه بگوید. از آن طرف بسیاری از افرادی که حتی حضرت را دیدند آنها در مرتبه ظاهر نبوده بلکه آنها به صورت مکاشفه بوده.

مرحوم حاج میرزا حسین نوری کتابی دراد به نام نجم الثاقب، بسیاری از افرادی که به اعتقاد خود

به خدمت حضرت تشریف پیدا کردند در این جا اشاراتی دارد و حکایاتی نقل می کند. مرحوم آقای انصاری رضوان الله علیه می فرمودند که نود درصد حکایاتی را که ایشان در کتاب نجم الثاقب نقل می کند مکاشفه است منتهی خودش نفهمیده است. فلان شخص می آید می گوید حضرت را دیدم، انسان از او سوال می کند با یک مقدار صحبت های کارشناسانه، انسان متوجه می شود که این صورت واقعی داشته یا صورت مکاشفه داشته است، منتهی این اهل خبره می خواهد او اهل خبره نبوده خیال کرده به صورت ظاهر اتفاق افتاده است. بعد ایشان می فرمایند از جمله افرادی که صورت واقعی داشته همین حاج علی بغدادی بوده است که حکایتش را مرحوم صاحب مفاتیح در مفاتیح نقل می کند این از جمله این افراد

بوده است

به همین نحو صورت شیطانی مسئله هم وجود راد یعنی شیطان می آید و صورت امام زمان را برای انسان مجسم می کند و بعد بابعضی از اخباراتی که بعدا درست واقع می شود جوری اعتمادانسان را نسبت به خود جلب می کند که انسان او را امام می پندارد و از دستورات او اطاعت می کند در حالتی که شیطان است و برای این مسئله نظائر فراوانی خود حقیر در دوران حیات خود دیدم و در دوران حیات مرحوم والد رضوان الله مسائل عدیده ای پیش آمده از همین قبیل بعضی از شاگردان ایشان ادعای رویت و ادعای ارتباط داشتند ادعای ارتباط داشتند. در یکی از همین جریانات، یک قضیه ای پیش آمده بود برای افراد که اتفاقا از بستگان ما هم هست. من به او اعتراض کردم او گفت که از طرف حضرت درباره این مطلب من دستور دارم! من از نقطه نظر شرعی و از نقطه نظر عرفی یک مطلبی را مطرح کردم که آیا این دستوری که حضرت به شما دادند با این مطلب می خواند یا نمی خواند؟ با این مسئله

می خواند؟ نمی توانست بگوید که می خواند، گفت دستور است گفتم حضرت دستور به خلاف عرف که نمی دهد حضرت دستور به خلاف شرع که نمی دهد، ماند. منتهی به جای این که بیاید متنبه بشود و به جای این که بیاید مستبصر شود و از این جهالت و ضلالت و هلاکت بیرون بیاید و این را به عنوان یک زنگ بیدارباش برای تنبه خودش تلقی کند آن جاذبه هایی را که شیطان برای او به صورت امام علیه السلام به وجود آورده بود نگذاشت که این مطلب در نفس او قرار بگیرد. بر سر مطلب خود رفت و جور دیگری مسئله را مطرح کرد. آمدم پیش مرحوم آقا و ماجرا را برای مرحوم آقا شرح دادم، ایشان فرمودند که بله! شیطان است که الان به صورت امام زمان برای این جلوه می کند و این مسکین را فریب می دهد این مسکین را دارد فریب می دهد دارد مکاشفه می بیند

و فردی بود که آمد و حتی نسبت به شخص بنده از طرف امام زمان پیغام آورده بود که می گویند فلانی! شما باید این کار را انجام بدهی منتهی ما طلبه

هستیم و طلبه هم کارش ان قلت و ان قلت کردن است و هم‌اش تشکیک وارد کردن استخلاصه به راه راست به این زودی نمی‌آید و نمی‌تواند راه راست این گونه افراد را به این راحتی بپذیرد. خب ما شروع کردیم با او یک مقداری شوخی کردن و یک مقداری صحبت کردن، نمی‌خواستیم او را از خود برنجانم نمی‌خواستیم او را آزرده خاطر کنم یک شبهه برای او مطرح کردم، ماند، در شبهه ماند. گفتم این شبهه را شما چطور پاسخ می‌دهید؟ گفتم برو از امام زمانت جواب این شبهه را بگیر و بیاور اگر گرفتی و جواب صحیح بود آن وقت من معتقد می‌شوم، هنوز پانزده سال از ایراد شبهه گذشته است و امام زمان ایشان ظاهراً من را لایق برای مراوده و ارتباط با خود

هنوز ندیده است! التفات می‌کنید؟ این شیطان است.

شیطان می‌آید جلو و امام درست می‌کند، می‌آید در مکاشفه امام درست می‌کند. این مسئله‌ای را که بنده خدمت رفقا عرض می‌کنم بسیار مسئله حساسی است راجع به بعضی از مسائلی که اتفاق افتاده بنده عرض کردم که اگر قضایا و جریان‌ها بخواند نسبت به شخص حقیر انجام شود مسئله‌ای نیست اما بنده در ارتباط با امام زمان با کسی شوخی ندارم در آن حریم نباید وارد شد. افرادی که مدعی ارتباط با امام علیه السلام هستند همه در باطل و ضلالت و جهالت و هلاکت هستند و افرادی که با آنها تماس می‌گیرند آنها هم در هلاکت و در ضلالت و در جهالت هستند و بر دوستان است که ارتباط خود را به کلی با همه آنها قطع کنند و در غیر این صورت مسئله شکل دیگری پیدا خواهد کرد.

چون این مطلب قبلاً صحبت شده بود، بنده دیدم نسبت به این مسئله ترتیب اثر کمتری داده شده است آن فرد مسئول را خواستم و او را مورد عتاب و

مورد خطاب قرار دادم و به ایشان تذکر جدی دادم که بنده در این مسئله شوخی نمی‌کنم باید رعایت موازین بشود تا این که آن خطوط واقعی و آن چه را که ما مکلف هستیم بر طبق آن عمل کنیم، آن بر سر جای خودش باقی بماند. آن جا جای دار و دسته کردن نیست این جا جای حزب درست کردن نیست در دستگاه امام زمان مخفیانه و زیرزیرکی کار کردن نیست این جا جلب کردن و جذب کردن و از این حرفها نیست، این جا راه را جدا کردن نیست امام زمان نیاز به این روشهای احمقانه ندارد و احتیاج به این روشهای کودکانه ندارد، این جا بازی بر نمی‌دارد، با دم شیر است به بازی مگیر. مسئله مسئله بسیار خطیری است

آن شخصی به دنبال حضرت است که بیشتر در خود باشد بیشتر به کار خودش پردازد به کسی دیگر کار نداشته باشد الان رفیق من دارد چکار می‌کند؟ او دارد چکار می‌کند؟ او از من جلوتر است من از او جلوتر هستم او با کی ارتباط دارد؟ فقط به خودش پردازد به اعمال خودش پردازد مواظب

خودش باشد مواظب بر اعمال و کردار و افکار و خطورات خودش باشد این شخص در عبارت و تعبیر عرفا، به رند تعبیر آورده می‌شود. آدم رند و زیرک، المؤمن کیس، آدمی است که مواظب باشد و به خودش برسد.

الان در بسیاری از موارد شما دارید می‌بینید افرادی را دارید می‌بینید این آقا با فلان کس ارتباط دارد این با فلان کس ارتباط دارد او می‌آید مطلبی را می‌گوید او فلان حرفی را می‌زند او فلان چیز را نقل می‌کند بعضی‌هايش درست درمی‌آید تمام اینها، چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند، چون ندیدند واقعیت را ...، فلان کس گفته این طور خواهد شد از کجا راست گفته؟ فلان کس با فلان جا ارتباط برقرار

کرده است و این و می آیند و خرج می کنند و سرمایه ها می گذارند و وقتها می گذارند و جلساتی تشکیل می دهند. علت این که خداوند توفیق رفاقت و زیارت با دوستان را برای حقیر فراهم کرده است این است که بنده آن چه را که ممشای اولیای الهی است و طریق بزرگان بر او قرار گرفته است او را برای دوستان عرضه کنم همین و الا در سایر جاها خیلی حرفها هست خیلی مطالب هست خیلی مسائل وجود دارد خیلی جاهای دیگر هست به انواع مختلف به اشکال مختلف، حالا بنده نمی خواهم همه را متهم به ظالمت و غوایت و جهالت کنم، نه! ممکن است بسیاری از اینها هم افراد خوبی باشند تا حدودی، و ظاهر الصلاح باشند و مؤمن باشند ولی علی کل حال حیف است که کسی بیاید و اکسیر و گوهری را خداوند در اختیار او قرار داده و او او را رها کند و به مطالب پیش پا افتاده ای که عموم مردم و عموم افراد با این مطالب سر و کار دارند بیاید زندگی خود را تلف کند. امروز را به فردا و فردا را به پس فردا بگذارند که چی؟ فلان کس این

را می‌گوید فلان کس آن را می‌گوید این نتیجه و
مآل خوبی برای انسان به بار نمی‌آورد

خب مطلب به درازا کشید و وقت هم گذشت
و ما هنوز اندر خم یک کوچه هستیم و انشاءالله که
خداوند توفیق عنایت کند به همه دوستان و محبین
و ارادتمندان و مخلصین مقام ولایت علیهم السلام و
دست همه ما را در دست امام زمان علیهاالسلام قرار
بدهد و از آن حضرت ما بخواهیم که آن جور و آن
طور که خود می‌پسندد خود می‌پسندد، نه این که ما
می‌پسندیم، او را برای ما انتخاب کند.

مطلبی در آخر می‌خواستم خدمت دوستان
عرض کنم و آن این که باز در نامه هایی که می‌آید و
به دست بنده می‌رسد من مطالبی مشاهده می‌کنم که
از عهده پاسخ آن مطالب شرمنده هستم مطالبی که
مربوط به بعضی از ناراحتی هایی که ممکن است
پیش بیاید، بعضی از اختلافاتی هست، کیفیت
معاشرت با افراد و همین طور مسائلی که خب این
مطالب با مشورت با افراد دیگر و افراد خبیر می‌شود
آنها را حل کرد و آن مسائل را برطرف کرد و بنده

خواستم شرمندگی خودم را از عدم پاسخ و عدم
اجابت که در اختیارم نیست یعنی به هیچ وجه من
الوجوه بنده را توان و قدرت بر این که بتوانم به این
نامه ها پاسخ بدهم نیست اگر پاسخی داده نمی شود
خدای نکرده دوستان دلیل بر اهمال و بی اعتنایی
ندانند بلکه در آن جا نیازی به پاسخ دادن نبوده است
و استدعای حقیر از دوستان این است که
مطالب ضروری شرعی یا شبهاتی که ممکن است در
بعضی از مواقع برای افراد پیش بیاید نسبت به آنها
اگر اظهار محبت می کنند خب انشاءالله خداوند توفیق
ما را هم نسبت به این مسائل پیش می آورد اما نسبت
به مطالب دیگر و مسائل دیگر که نه تنها بنده قدرت

ندارم بلکه از طرف مرحوم اقا، مرحوم والد هم نهی شدم از این که در بعضی از مسائل جزئی بخواهم دخالت کنم از این نقطه نظر انشاءالله دوستان بزرگواری می‌کنند و این مطالب را با مشاوره، با خُبراً و با افراد دیگر حل می‌کنند

امیدواریم که خداوند راه ما را هر چه بهتر و صحیح‌تر، همان راه اولیاءخودش قرار بدهد و آن نتیجه و حظّ کاملی که می‌بایست یک سالک واقعی از متابعت با دوستان خدا و متابعت از اولیاء خدا می‌برد نصیب همه ما بگرداند. انشاءالله دست ولایت امام علیه السلام در دنیا و آخرت بر سر همه ما مستدام بدارد در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعت ایشان ما را محروم نفرماید.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ